



QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion)
Vol.30 / No.118 / Winter 2025
ISSN: 1028-4538
Type of Article: Reserch Article
<https://qabasat.iict.ac.ir>

Consciousness in Near-Death Experiences: A Novel Challenge to Physicalism

Seyyed Mohammad Ali Dibaji

Associate Professor, Department of Philosophy of Religion, Farabi Colleges, University of Tehran, Qom, Iran.

Email: dibaji@ut.ac.ir

Seyyed mohsen hashemi

PhD student in Philosophy of Religion, Farabi College, University of Tehran, Qom, Iran.

Email: hashemi.mohsen.s@ut.ac.ir



Citation Dibaji, S.M.A & Hashemi, S.M (2025) Consciousness in Near-Death Experiences: A Novel Challenge to Physicalism. *Qabasat*, 30 (4) (118), 27-50.
 [10.22034/qabasat.2026.735036](https://doi.org/10.22034/qabasat.2026.735036)

Received: 1 August 2024

Accepted: 6 January 2026

Abstract

This paper examines the phenomenon of near-death experiences (NDEs) and their implications for the study of consciousness, with a focus on critiquing the physicalist view that considers consciousness solely as a product of brain activity. The primary aim is to analyze empirical evidence and personal reports of NDEs to demonstrate how these phenomena can pose a challenge to the physicalist paradigm and highlight the need to reconsider conventional theories of mind and body.

Near-death experiences refer to a set of profound psychological and physiological events reported by individuals who have been close to death or clinically declared dead. These experiences often include out-of-body sensations, encounters with bright lights or tunnels, meetings with spiritual entities, and feelings of peace and well-being.

Using an analytical and critical approach, and drawing on data from neuroscience, psychology, and philosophy of mind, this paper examines reported cases of NDEs. The methodology involves qualitative analysis of observations (such as out-of-body experiences and perception in the absence of brain activity) and comparison with the predictions of physicalism. Additionally, the views of philosophers of science and mind are employed to assess the plausibility of non-materialist explanations.

The findings suggest that NDEs, particularly features such as consciousness during periods of absent or minimal brain activity, make full compatibility with physicalism difficult and raise the possibility of alternative models, such as dualism. This research contributes to expanding philosophical and scientific discussions on the nature of consciousness and the limitations of purely naturalistic approaches.

Keywords

Near-Death Experience, Physicalism, Dualism, Mind-Body, NDE.

QABASAT

A Quarterly Journal on Philosophy of Religion
Vol.30 / No.118 / Winter 2025



Copyright © 2024 The Author(s);

This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (CC-By-NC: <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.en>), which permits use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and is not used for commercial purposes.



قبسات (فصلنامه علمی در حوزه فلسفه دین و کلام جدید)
سال سی ام / شماره ۱۱۸ / زمستان ۱۴۰۴
ISSN: 1028-4538
نوع مقاله: علمی - پژوهشی
<https://qabasat.iict.ac.ir>

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم

سید محمد علی دیباجی

دانشیار گروه فلسفه دین، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

Email: dibaji@ut.ac.ir

سید محسن هاشمی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

Email: hashemi.mohsen.s@ut.ac.ir



استاد به این مقاله: دیباجی، سید محمدعلی؛ هاشمی، سید محسن (۱۴۰۴). آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم. قبسات، ۳۰ (۴)، ۱۱۸-۵۰.
doi: [10.22034/qabasat.2026.735036](https://doi.org/10.22034/qabasat.2026.735036)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۱

چکیده

این مقاله به بررسی پدیده تجربه‌های نزدیک به مرگ و تأثیر آن بر بحث آگاهی می‌پردازد. با تمرکز بر نقد دیدگاه فیزیکالیستی که آگاهی را صرفاً محصول فعالیت مغزی می‌داند، هدف اصلی، تحلیل شواهد تجربی و گزارش‌های شخصی از تجربه‌های نزدیک به مرگ است تا نشان دهد این پدیده‌ها چگونه می‌توانند چالشی برای پارادایم فیزیکالیسم ایجاد کنند و ضرورت بازنگری در نظریه‌های متعارف درباره ذهن و بدن را برجسته کنند. تجربه نزدیک به مرگ به مجموعه‌ای از رویدادهای روان‌شناختی و فیزیولوژیکی عمیق اطلاق می‌شود که توسط برخی افرادی که نزدیک به مرگ بوده‌اند یا از نظر بالینی مرده اعلام شده‌اند، گزارش شده است. این تجارب، اغلب شامل احساسات خارج از بدن، نورهای درخشان، تونل‌ها، ملاقات با موجودات معنوی و احساس آرامش و رفاه است. مقاله با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با استفاده از داده‌های علوم اعصاب، روان‌شناسی و فلسفه ذهن، به بررسی موارد گزارش شده از تجربه‌های نزدیک به مرگ می‌پردازد. روش کار شامل تحلیل کیفی مشاهدات -مانند خروج از بدن، ادراک بدون عملکرد مغز- و مقایسه آنها با پیش‌بینی‌های فیزیکالیسم است. همچنین از آرای فیلسوفان علم و ذهن برای ارزیابی امکان تبیین غیرماده‌گرایانه استفاده می‌شود. این مقاله نشان می‌دهد تجربه‌های نزدیک به مرگ با ویژگی‌هایی مانند آگاهی در حالت عدم فعالیت مغزی، سازگاری کامل با فیزیکالیسم را دشوار می‌کند و نیاز به مدل‌های جایگزین مانند دوگانه‌انگاری را مطرح می‌کند. این پژوهش می‌تواند به گسترش بحث‌های فلسفی-علمی درباره ماهیت آگاهی و محدودیت‌های رویکردهای صرفاً طبیعی‌گرایانه کمک کند.

واژگان کلیدی

تجربه نزدیک به مرگ، فیزیکالیسم، دوگانه‌گرا، ذهن و بدن، ان‌دی‌ای.

قبسات

سال سی ام
شماره یکصد و هجدهم / زمستان ۱۴۰۴

۲۹



Copyright © 2024 The Author(s);
This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (CC-BY-NC): <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.en>, which permits use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and is not used for commercial purposes.

در سال‌های اخیر دانشمندان درباره پدیده تجربیات نزدیک به مرگ تحقیق کرده‌اند و اکنون شواهد کافی برای تعیین اعتبار آنها در اختیار دارند. ویژگی‌های مشترک گزارش‌شده توسط کسانی که تجربه‌های نزدیک به مرگ را تجربه کرده‌اند، سرنخ‌هایی از وجود خدا و بُعد غیر جسمانی و مادی انسان را نشان می‌دهد (Parnia, et al, 2014).

تجارب نزدیک به مرگ را می‌توان تجربه‌های «فرا شخصی» در نظر گرفت؛ زیرا ماهیت آنها فراتر از قلمروهای معمول «شخصی» فیزیکی و ذهنی آگاهی انسان است. برای ارزیابی مؤثر تجربیات نزدیک به مرگ، درک درستی از باورهای شخصی در مورد زندگی پس از مرگ ضروری است. تفسیر تجربه نزدیک به مرگ ممکن است به شرطی شدن اجتماعی و باورهای فرد تجربه‌کننده مرتبط باشد، مانند تفسیر تجربه در رابطه با باورهای فرهنگی و مذهبی تجربه‌کننده در مورد زندگی پس از مرگ.

تجربه نزدیک به مرگ (Near-death experience) یک تجربه آگاهانه است که در آن فرد احساس جداسدن از دنیای فیزیکی را در طول فرایند مرگ فیزیولوژیکی تجربه می‌کند. حالت تغییر یافته‌ای که در آن ممکن است احساس آرامش، جدایی آگاهی از بدن، ورود به تاریکی، دیدن نور، ملاقات با موجودات معنوی، داشتن مروری بر زندگی و حس قضاوت زندگی خود را تجربه کنند (مودی، ۱۳۶۶، ص ۳۵-۶۰).

همه انسان‌ها به طور طبیعی وقتی مغز و قلبشان عملکرد سالمی داشته باشند، از آنها انتظار می‌رود که تجربیات آگاهانه‌ای داشته باشند و به واسطه این تجربیات آگاهانه، فعالیت‌های روزمره خودشان را دنبال کنند. اما گاهی بر اثر یک حادثه ممکن است بخشی از عملکرد طبیعی مغز دچار اختلال شود یا برای مدتی دچار ایست قلبی بشود. در این حالت از جهت فیزیکی و پزشکی، انتظار هیچ تجربه آگاهانه‌ای از انسان نمی‌رود؛ با این حال گزارش‌های متعددی وجود دارد که حاکی از آن است که اشخاص در چنین وضعیت‌هایی گزارش‌هایی را از محیط پیرامون خود و بلکه از محیط‌های دورتر - مثلاً در منزل، محل کار، محیط‌های دیگر بیمارستان و ... - از خود بعد از قرارگرفتن در یک وضعیت پایدار از جهت

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم

مغزی و قلبی بیان کرده‌اند که شواهد متعددی بر صحت گفته‌های آنها نیز ارائه شده است (مودی، ۱۳۶۶، ص ۳۵-۶۰).

۱. NDE چیست؟

ان.دی.ای (NDE) یک تجربه ذهنی متمایز است که اقلیتی از مردم پس از نزدیک شدن به مرگ گزارش می‌کنند. در یک دوره نزدیک به مرگ، فرد یا از نظر بالینی مرده است یا در شرایطی است که مرگ محتمل یا مورد انتظار است. این شرایط شامل بیماری یا جراحی جدی مانند تصادف رانندگی، جنگ نظامی، زایمان یا اقدام به خودکشی است. افرادی که در شرایط شدید مانند اندوه عمیق، مدیتیشن عمیق، یا فعالیت بدنی شدید - یا گاهی اوقات افرادی که زندگی عادی خود را ادامه می‌دهند - تجربیاتی را توصیف کرده‌اند که دقیقاً شبیه به ان.دی.ای به نظر می‌رسند. بسیاری از تجربه‌کنندگان نزدیک به مرگ گفته‌اند که اصطلاح «نزدیک به مرگ» درست نیست. آنها مطمئن‌اند که در مرگ بودند نه فقط در نزدیکی مرگ (مودی، ۱۳۶۶، ص ۲۱-۲۳).

ان.دی.ای‌ها دو نوع تجربه را گزارش کرده‌اند. بیشتر ان.دی.ای‌ها تجربه‌های لذت‌بخشی را گزارش کرده‌اند. این تجربیات بیشتر شامل احساسات عشق، شادی، آرامش یا سعادت است. تعداد کمی از ان.دی.ای‌ها تجربه‌های ناراحت‌کننده را گزارش کرده‌اند. این تجربیات بیشتر شامل احساس وحشت، خشم، انزوا یا احساس گناه است. هر دو نوع ان.دی.ای معمولاً گزارش می‌دهند که این تجربه بیش از حد واقعی بود؛ حتی واقعی‌تر از زندگی زمینی. ان.دی.ای‌ها از نسبتاً ساده، با ویژگی‌های کمی یا با شدت هیجانی کمتر، تا نسبتاً پیچیده، با ویژگی‌های بسیار یا شدیدتر احساسی را شامل می‌شوند (Greyson, 2000, p.78).

ظاهراً عنوان تجربه نزدیک به مرگ یا به اختصار ان.دی.ای نخستین بار توسط ریموند مودی (Raymond Moody) ابداع شده است. او در سال ۱۹۷۵ میلادی بسیاری از این تجربیات را در کتاب خود **زندگی پس از زندگی (Life After Life)** منتشر کرد. اصطلاح «تجربه نزدیک به مرگ» یا به اختصار ان.دی.ای در این کتاب برای اولین بار ابداع شد. در این

کتاب ۹۰ مورد تجربه نزدیک به مرگ ارائه شده است. او معتقد است در این تجربیات موارد مشترکی وجود دارد. این موارد را با بررسی کتاب‌های سایر محققان همچون جنفری لانگ و پل پری می‌توان به صورت زیر برشمرد:

۱. توصیف ناپذیری تجربه؛
۲. احساس آرامش و سکوت: درد از بین رفته است؛
۳. آگاهی از مرده‌بودن که گاه سروصدا به دنبال دارد؛
۴. تجربه خارج از بدن (Out-of-body experience=OBE) از یک موقعیت بیرون و بالای بدن، افراد شاهد احیا یا عمل خود هستند.
۵. یک فضای تاریک که تنها ۱۵ درصد افراد آن را ترسناک می‌دانند: افراد در این فضای تاریک به سمت نقطه کوچکی از نور کشیده می‌شوند که آن را چنین توصیف می‌کنند: یک تجربه تونلی (A tunnel experience): آنها به سرعت به سمت نور کشیده می‌شوند؛
- یک ان.دی.ای ترسناک: تقریباً ۱ تا ۲ درصد از افراد در این فضای تاریک، ان.دی.ای خود را ترسناک تجربه می‌کنند - که به آن تجربه جهنمی می‌گویند؛
۶. درک محیطی غیرزمینی، منظره‌ای خیره‌کننده با رنگ‌های زیبا، گل‌های زیبا و گاهی اوقات موسیقی؛
۷. ملاقات و ارتباط با افراد متوفا، عمدتاً بستگان؛
۸. دیدن یک نور درخشان یا یک موجود نورانی: تجربه پذیرش کامل و عشق بی‌قید و شرط و دستیابی به دانش و حکمت عمیق؛
۹. مرور زندگی از بدو تولد: مردم کل زندگی خود را در مقابلشان می‌بینند. به نظر می‌رسد زمان یا فاصله‌ای وجود ندارد، همه چیز به یک‌باره اتفاق می‌افتد و مردم می‌توانند روزها در مورد مروری بر زندگی صحبت کنند که فقط چند دقیقه طول کشید؛
۱۰. پیش‌نمایش آینده: افراد این تصور را دارند که شاهد بخشی از زندگی‌اند که هنوز فرا نرسیده است؛ در این بخش نیز زمان یا مکان معنا ندارد؛

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم

۱۱. ادراک یک مرز: مردم می‌دانند که اگر از این مرز یا محدودیت عبور کنند، هرگز نمی‌توانند به بدن خود بازگردند. در واقع مرزی میان تاریکی و نور وجود دارد که با عبور از این مرز، وارد جهان دیگری می‌شوند و امکان بازگشت به دنیا را ندارد؛

۱۲. بازگشت آگاهانه به بدن، همراه با ناامیدی شدید از اینکه چیزی به این زیبایی از دست رفته است.

نکته‌ای که لازم است به آن توجه شود، این است که همه افراد تمام موارد بالا را تجربه نمی‌کنند. برخی فقط ۲ مورد یا بیشتر را تجربه می‌کنند.

یکی از متخصصان در حوزه تجربه نزدیک به مرگ دکتر پیم ون لومل (Pim van Lommel) - متخصص قلب و عروق از دانشگاه اوترخت هلند و از محققان برجسته تجربیات نزدیک به مرگ- در کتاب آگاهی فراتر از حیات^۱ که به مطالعه علم تجربه نزدیک به مرگ پرداخته است، در توصیف و تعریف این پدیده می‌گوید:

در طول تاریخ، در همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها، مردم یک تجربه فوق‌العاده را پس از یک بحران تهدیدکننده زندگی به یاد می‌آورند. این به عنوان تجربه نزدیک به مرگ شناخته می‌شود. مطابق تعریف من، تجربه نزدیک به مرگ یادآوری تمام برداشت‌های به‌دست‌آمده در طول یک حالت خاص از آگاهی است که شامل برخی عناصر خاص مانند مشاهده یک تونل، یک نور، یک مرور زندگی پانورامیک^۲ (Panoramic)، افراد متوفا یا احیای خود فرد است. این حالت خاص از هوشیاری می‌تواند در طول یک ایست قلبی یعنی در طول یک دوره مرگ بالینی، اما همچنین در جریان یک بیماری جدی یا بدون هیچ نشانه پزشکی آشکاری رخ دهد. از آنجا که این تجربه بسیار ذهنی است و فاقد هر گونه چارچوب مرجع است، عوامل دیگری مانند برداشت‌های فردی، فرهنگی و مذهبی، نحوه توصیف و تفسیر آن را تعیین می‌کنند. کودک از کلمات متفاوتی نسبت به بزرگسالان استفاده می‌کند؛ در حالی که توصیف یا تفسیر مسیحی

1. Consciousness Beyond Life: The Science of the Near-Death Experience.

۲. واژه «پانورامیک» به ماهیت «همه‌جانبه»، «سراسرنما» و «سیال» تجربه نزدیک به مرگ اشاره دارد. این اصطلاح به این معناست که فرد تمام وقایع زندگی خود را نه به صورت تکه‌تکه و خطی بلکه به صورت یک تصویر واحد، گسترده و هم‌زمان -مانند یک عکس پانوراما که زاویه دید بسیار وسیعی دارد- مشاهده می‌کند.

با تفسیر بودایی یا ملحد متفاوت خواهد بود (Lommel, 2011, p.7)

محقق آمریکایی ان.دی.ای و استاد روان پزشکی و علوم رفتاری عصبی، بروس گریسون (Bruce Greyson) می‌گوید: «تجربه‌های نزدیک به مرگ، رویدادهای روانی عمیقی با عناصر متعالی و عرفانی هستند که معمولاً برای افراد نزدیک به مرگ یا در موقعیت‌های شدید جسمی یا عاطفی رخ می‌دهند» (Lommel, 2011, p.8)

پروفسور جانیس هولدن (Professor Janice Holden)، رئیس اخیر انجمن بین‌المللی مطالعات نزدیک به مرگ (the International Association of Near-Death Studies (IANDS))، می‌نویسد: «تجارب نزدیک به مرگ، خاطرات گزارش‌شده از تجربیات روان‌شناختی شدید با عناصر ماوراء الطبیعه، ماورایی و عرفانی مکرر است که طی یک حالت هوشیاری خاص که در طول یک دوره مرگ واقعی یا قریب‌الوقوع جسمی، روانی، عاطفی یا معنوی به وجود می‌آید و این تجارب، عوارض متداول به دنبال دارند» (Lommel, 2011, p.8)

ما برای اینکه یک تبیین خوب از این تجربه داشته باشیم، می‌بایست آن را از حیث فیزیولوژیکی بررسی کنیم. بر این اساس لازم است گزارش‌های بالینی و پزشکی از این تجربیات ارائه شود تا بعداً مبتنی بر این تبیین‌ها بتوان نتیجه‌گیری مطلوبی ارائه کرد. آنچه در این نوشتار ارائه می‌شود، صرفاً بیان واقعیت‌ها بدون هیچ گونه پیش‌داوری یا سوگیری خاصی است.

این الکساندر سوم (Eben Alexander III) از برجسته‌ترین جراحان مغز اعصاب و استاد دانشکده پزشکی هاروارد و نویسنده کتاب بهشت برین حقیقت دارد (Proof of Heaven) است. این کتاب در ژوئیه ۲۰۱۳ به مدت ۳۵ هفته رتبه پرفروش‌ترین کتاب را در مجله نیویورک تایمز کسب کرد. نویسنده در این کتاب توضیح می‌دهد که در سال ۲۰۰۸ مدت هفت روز در کما بوده است و در این مدت تجربه نزدیک به مرگ داشته و طبق آنچه برایش پیشامد کرده، می‌گوید که بهشت وجود دارد (Eben, 2012, p.21).

نویسنده در توضیح تجربه‌اش فرضیه‌های متعددی را در نظر می‌گیرد و از لحاظ علمی

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکیالیسم

موثق بودن آن را اثبات می‌کند. ایبن الکساندر بر طبق آنچه برایش پیش آمد می‌گوید که «قبل از این تجربه نمی‌توانست دانش خود را درباره مغز و عصب‌شناسی با اعتقاد به بهشت، روح و خدا تطبیق دهد اما امروز معتقد است که سلامت کامل هنگامی است که ما دریابیم خدا و روح واقعیت دارند و مرگ پایان موجودیت ما نیست، بلکه تنها یک انتقال است».

ایبن الکساندر در کتابش شرح می‌دهد که به عنوان جراح مغز همواره با بیماران در حال مرگ سروکار داشته است و داستان‌هایی درباره تجربیات نزدیک به مرگ از آنها شنیده بوده است تا اینکه در سال ۲۰۰۸ بر اثر ابتلا به بیماری نادری خود او تجربه نزدیک به مرگ داشت. او در این باره می‌گوید: «تمام این کتاب‌ها و مقالات، قبل از تجربه من هم وجود داشتند، اما هیچ‌گاه به آنها توجهی نکرده بودم، آنها را نخوانده بودم و حتی حاضر نشده بودم برای این‌گونه مطالب اعتباری قائل شوم؛ به‌خصوص پذیرفتن این امکان که جزئی از ما بتواند پس از مرگ جسم‌مان به موجودیت خود ادامه دهد. من، با صفت شکاکی‌ام، به نظر خودم نمونه خوبی از جامعه پزشکی بودم؛ اما باور من این است که اغلب آنهایی که خودشان را شکاک تلقی می‌کنند، شکاک به معنای واقعی نیستند؛ زیرا شکاک واقعی کسی است که موضوعی را با دقت و جدیت بررسی کند. اما من هم، مانند بسیاری از پزشکان دیگر، هیچ وقت موضوع ان.دی.ای را بررسی نکرده بودم، بلکه فقط بدون دلیل خاصی "می‌دانستم" غیرممکن است».

۲. مواجهه دوگانه‌انگاری (Dualism) و فیزیکیالیسم

دوئالیسم مفهومی فلسفی است که وجود دو نهاد یا اصل اساسی را نشان می‌دهد. اشکال مختلفی از ثنویت وجود دارد؛ از جمله ثنویت جوهری (Substance dualism) یا تعامل‌گرا و ثنویت وصفی (Property dualism):

۱. ثنویت جوهری: طبق این دیدگاه ذهن و بدن دو جوهر کاملاً مجزا هستند. شاخص‌ترین نوع آن، ثنویت دکارتی است که توسط رنه دکارت (۱۶۴۱م) صورت‌بندی شد. دکارت معتقد بود ذهن (جوهر اندیشنده) و بدن (جوهر ممتد) دو موجودیت مستقل‌اند که با

یکدیگر تعامل دارند. این رویکرد که به ثنویت تعامل‌گرا (Interactionism) معروف است، تبیین می‌کند که حالات ذهنی می‌توانند مسبب تغییرات فیزیکی شوند و بالعکس (دکارت، ۱۳۸۶، ص ۲۷۹-۲۸۰).

۲. ثنویت وصفی: بر خلاف ثنویت جوهری، این دیدگاه معتقد نیست که ذهن یک «جوهر» مجزا از ماده است؛ بلکه استدلال می‌کند که مغز به عنوان یک جوهر فیزیکی، واجد دو نوع ویژگی متفاوت است: ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های ذهنی. در این رویکرد، ویژگی‌های ذهنی -مانند آگاهی- به ویژگی‌های فیزیکی قابل تقلیل نیستند، اما برای وجود داشتن به ماده (مغز) وابسته‌اند (چالمرز، ۱۴۰۲، ص ۱۲۵-۱۳۰).

توجه به این نکته مهم است که ثنویت تنها یک دیدگاه در فلسفه ذهن است و دیدگاه‌های جایگزینی مانند مونیزم -که نشان می‌دهد تنها یک جوهر یا اصل اساسی وجود دارد- نیز وجود دارد. مونیزم یا یگانه‌انگاری وجود انسان را یا نفس محض (یگانه‌انگاری ایدئالیستی = Idealistic Monism) یا ماده محض (یگانه‌انگاری مادی‌گرایانه = Materialistic Monism) به حساب می‌آورد (کشفی، ۱۳۸۸، ص ۲۰).

۱. فیزیکیالیسم یا مونیزم ماتریالیستی: این دیدگاه معتقد است جوهر بنیادین جهان، مادی است و حالات ذهنی چیزی جز فرایندهای فیزیکی در مغز نیستند (Craig, 1998, p.816).

۳. مونیزم خنثی (Neutral Monism): این دیدگاه استدلال می‌کند که جوهر نهایی جهان نه صرفاً فیزیکی است و نه صرفاً ذهنی؛ بلکه از یک «جوهر ثالث» و خنثی تشکیل شده که در شرایط مختلف، هم به صورت پدیده‌های ذهنی و هم به صورت پدیده‌های فیزیکی بروز می‌کند (Searle, 2004, p.33).

تجربیات

۳. نگرش فیزیکیالیسم به پدیده ان.دی.ای

فیزیکیالیسم موضعی فلسفی است که به ماهیت ذهن و رابطه آن با جهان فیزیکی می‌پردازد. پیش فرض این دیدگاه آن است که تمام جنبه‌های ذهن، از جمله حالات ذهنی، آگاهی و تجربیات ذهنی، در نهایت می‌توانند بر حسب موجودیت‌ها و فریندهای فیزیکی

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم

توضیح داده و درک شوند.

دو دسته اصلی فیزیکالیسم **تقلیل‌گرا (Reductive)** و **نا‌تقلیل‌گرا (Non-Reductive)** وجود دارد:

فیزیکالیسم تقلیل‌گرا: تقلیل‌گرایان می‌گویند انسان چیزی جز همین اجزای مادی، مانند اتم‌ها، ملکول‌ها و سلول‌ها، نیست. ویژگی‌هایی که انسان به مثابه یک کل دارد، قابل انحلال و تقلیل به ویژگی‌های اجزای آن است (Nagel, 2012, pp.4-5).

انواع مختلفی از فیزیکالیسم تقلیل‌دهنده وجود دارد که هر کدام رویکرد متفاوتی را برای توضیح رابطه بین حالات ذهنی و فیزیکی ارائه می‌دهند. در اینجا سه نوع رایج مورد بحث قرار می‌گیرد:

(۱) **نظریه این‌همانی:** بر اساس نظریه هویت، حالات نفسانی واقعیت دارند، اما در نظر دقیق چیزی جز فرایندهای عصب‌شناختی نیستند (کشفی، ۱۳۸۸، ص ۲۸).

(۲) **عمل‌گرایی:** کارکردگرایی پیشنهاد می‌کند که حالات ذهنی باید بر حسب روابط عملکردی آنها درک شود تا ترکیب فیزیکی آنها.

(۳) **رفتارگرایی فلسفی (کشفی، ۱۳۸۸، ص ۲۸).**

فیزیکالیسم نا‌تقلیل‌گرا: در دیدگاه آنها، گرچه انسان دارای ساحتی مجرد و مغایر با این ساحت جسمانی و محسوس نیست، ویژگی‌هایش قابل تقلیل و تحویل به صفات اجزای مادی‌اش نیست (فاطمی‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۱۶۰).

فیزیکالیسم تقلیل‌گرا معمولاً ان‌دی‌ای را توهم ناشی از هایپوکسی مغز یا آسیب‌های متابولیستی می‌داند؛ چراکه نظریات عمده فیزیکالیستی در شرایطی که فعالیت نورونی مغز یا ورود داده‌های حسی به سیستم از کار افتاده، امکان تبیینی ندارند (Blackmore, 1993, pp.162-164/ Van Lommel, 2001, p.2039)

آنها استدلال‌های مختلف دیگری را نیز در این خصوص مطرح کرده‌اند؛ از جمله این استدلال‌ها آن است که میزان پیشرفت علمی بشر در حال حاضر به مرتبه‌ای نرسیده است که بتواند تمامی فعالیت‌های ادراکی مغز را اندازه‌گیری کند و نشان دهد؛ یعنی در واقع فناوری‌های

کنونی تنها به سطحی از اندازه‌گیری این ادراکات دست پیدا کرده است و امیدوارند بتوانند در آینده سایر حوزه‌های ادراکی و فعالیت‌های مغز را نیز رصد کنند.

همچنین آنها عواملی از قبیل کمبود اکسیژن، CO₂ بالا و مصرف دارو را عامل ادراک خارجی تلقی می‌کنند که در واقع این عوامل سبب می‌شود فرد توهم کند که می‌تواند ادراکی خارج از بدن خود داشته باشد؛ کما اینکه برخی افراد که مواد مخدر مصرف می‌کنند، چنین توهم و پندار باطلی برایشان اتفاق می‌افتد.

پس اگر بخواهیم ادعای فیزیکیالیست‌ها را در تبیین مادی از ان.دی.ای بیان کنیم، به طور خلاصه در این دو مورد خلاصه می‌شود: یکی اینکه دانش بشر هنوز به قدر کافی پیشرفت نداشته است که بتواند تمامی ادراکات مغز را رصد کند و در نتیجه به طور قطع ثابت نشده است که فیزیکیالیست‌ها قادر به توضیح ان.دی.ای هستند. دوم اینکه آگاهی مبتنی بر امر غیرمادی چگونه با امر مادی ارتباط می‌گیرد؟

از مهم‌ترین نکاتی که پژوهشگران ان.دی.ای یادآوری می‌کنند، این است که عمده این تجربیات در حالت ایست کامل قلبی و فعالیت صفر مغزی رخ داده است. معنای این مطلب آن است که مطابق دیدگاه فیزیکیالیست‌ها افراد در حالت کما یا در حالت ایست کامل قلبی یا فعالیت صفر مغزی، اساساً هیچ گونه وضعیت ادراکی آگاهانه و به عبارتی درکی از وقایع پیرامون خود ندارند و حتی رصدهای عصب‌شناختی حاکی از آن است که نورن‌های مغزی هیچ گونه تغییر و فعالیتی طی این مدت به ثبت نرسانده‌اند. بنابراین جریان فیزیکیالیستی باید تحلیلی از این رخداد ارائه بدهد که به نظر می‌رسد این چالشی جدی برای آنها محسوب می‌شود (Jourdan, 1994, pp.197-198).

۴. چالش ان دی ای برای فیزیکیالیسم

(۱) در موارد متعددی تجربه‌های نزدیک به مرگ اتفاق افتاده است که تجربه‌های آگاهانه‌ای را به ما می‌دهد.

(۲) تعدد این تجربیات به قدری است که امکان کذب یا تواطی بر کذب در همه آنها محال

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکیالیسم

است؛ چراکه در موارد متعدد و در مکان‌ها و زمان‌های مختلفی صورت گرفته است و شواهد فراوانی بر صدق ادعای آنها وجود دارد. تحقیقات همچنین نشان داده است که هیچ ویژگی شخصیتی احتمال ابتلا به ان.دی.ای یا نوع یک فرد را پیش‌بینی نمی‌کند.^۱

۳) هیچ‌گونه تبیین فیزیکی از تجربیات آگاهانه آنها وجود ندارد؛ یعنی با وجود همه اطلاعات و شواهد فیزیکی و رصد مغزی و عصب‌شناختی، هیچ‌گونه علائمی که دال بر فعالیت مغز یا اعصاب باشد، وجود ندارد (Van Lommel, 2001, p.2050).

۴) ما ادعای می‌کنیم این ادراکات ریشه در امری غیرمادی و غیرفیزیکی دارد.

۵) بنابراین تجربیات نزدیک به مرگ اثبات‌کننده امری غیرمادی و غیرفیزیکی است.

با توجه به استدلال فوق‌الذکر به تحلیل مقدمات فوق می‌پردازیم:

در مقدمه اول گفته شد که تجربیات نزدیک به مرگ متعددی وجود دارد که تجربه‌گر بعد از رسیدن به وضعیت مطلوب از حیث پایداری جسمی و تعادل بدنی، به بیان آنها پرداخته است و ادراکاتی را که داشته است، نه تنها به یاد می‌آورد، بلکه به صورت جزئی و تفصیلی به تشریح و تبیین آنها می‌پردازد.

هزاران نفر شناخته شده‌اند که تجربه نزدیک به مرگ را داشته‌اند، اما تخمین‌ها تعداد افرادی را که در پنجاه سال گذشته تجربه کرده‌اند، بیش از ۲۵ میلیون نفر در سراسر جهان است. مطالعات نسبتاً اخیر در ایالات متحده و آلمان نشان می‌دهد که تقریباً ۴/۲ درصد از جمعیت ان.دی.ای را گزارش کرده‌اند. بر اساس این داده‌ها و این فرض که جمعیت هلند با

همتایان آمریکایی و آلمانی خود قابل مقایسه است، می‌توان درصد مشابهی را برای هلند و سایر کشورها استنباط کرد. به عبارت دیگر بر اساس این تحقیق، حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر در هلند، ۲ میلیون نفر در انگلستان و بیش از ۹ میلیون نفر در ایالات متحده دارای ان.دی.ای بوده‌اند (Van Lommel, 2011, p.9). از طرفی می‌دانیم تعداد این تجربیات به قدری است که به هیچ وجه امکان انکار آن یا توطی تجربه‌گران برای بیان یک امر مشترک وجود ندارد، هر چند چه بسا در برخی موارد بتوان نشانه‌هایی از عدم ادراک صحیح پیدا کرد و همین امر

1. <https://www.iands.org/ndes/about-ndes/what-is-an-nde.html>.

مؤید صدق دعاوی آنهاست؛ چراکه این تجربیات در زمان‌ها و مکان‌ها و فرهنگ‌ها و گونه‌های متنوع بشری با افکار و عقاید و فرهنگ‌های مختلفی رخ داده است و این گونه نبوده است که محدود به یک فرهنگ یا یک فضای فکری و دینی باشد.

منتقدان فیزیکیسم استدلال می‌کنند که هیچ گونه تبیین فیزیکی قانع‌کننده‌ای برای این تجربیات آگاهانه وجود ندارد؛ چراکه این پدیده‌ها زمانی گزارش شده‌اند که بر اساس شواهد عصب‌شناختی، فعالیت مغز به دلیل ایست قلبی متوقف شده و نوار مغزی (EEG) پس از چند ثانیه صاف می‌گردد (Van Lommel, 2001). بنابراین وقوع یک آگاهی شفاف و منسجم در غیاب عملکرد قشر مغز، تبیین‌های مبتنی بر مادی‌گرایی تقلیل‌گرا را با چالشی بنیادین مواجه می‌کند (Parnia et al., 2014).

ادعای ما این است که این ادراکات ریشه در فعالیت‌های مغزی و عصب‌شناختی ندارد و حاکی از ساحت غیرمادی انسان است که فلاسفه طی قرون متمادی بر وجود آن استدلال کرده‌اند که در قرون اخیر جریان‌های فیزیکیستی با وجود پیشرفت‌های علمی و تجربی بر نفی آن استدلال می‌کردند.

بنابراین به نظر می‌رسد این تجربیات، شاهد قوی بر نفی ادعای فیزیکیست‌هاست مبنی بر اینکه بُعد غیرمادی انسان در ادراک و آگاهی انسان نقش مهم و کلیدی ایفا می‌کند و این ریشه در همان مسئله آگاهی دارد که فیزیکیست‌های پیش‌تر در تبیین آن دچار چالش شده بودند و ریشه‌های آن را در فعالیت‌های مغزی و عصبی جست‌وجو می‌کردند و به نظر می‌رسد تبیین این نوع تجربیات چالش آنها را در استدلال علیه وجود بُعد غیرجسمانی انسان دوچندان می‌کند.

بنابراین پدیده تجربه نزدیک به مرگ ممکن است به طور منطقی برای تقویت این دیدگاه که همه چیز فیزیکی نیست، استفاده شود.

اگر بخواهیم صورت خلاصه‌شده از این استدلال را بیان کنیم به این صورت خواهد بود: مقدمه اول: شواهد تجربی و گزارش‌های تأییدشده - مانند مشاهده دقیق وقایع در حالت ایست قلبی - نشان می‌دهد برخی از تجربیات نزدیک به مرگ، تجربیات آگاهانه، منسجم و

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکیالیسم

واقعی‌اند.

مقدمه دوم: این تجربیات آگاهانه در شرایطی رخ داده‌اند که فعالیت قشر مغز متوقف شده و هیچ تبیین بیولوژیکی یا فیزیکیالیستی متعارفی -مانند توهم ناشی از دارو یا کمبود اکسیژن- نمی‌تواند صحت و دقت این مشاهدات را توجیه کند.

نتیجه: بنابراین آگاهی در این موارد نمی‌تواند صرفاً محصول فرایندهای فیزیکی مغز باشد؛ لذا این پدیده مؤید وجود ساحتی غیرفیزیکی در انسان است.

مطالعات درباره تجربه‌های نزدیک به مرگ در افراد نابینا، ابعاد جدیدی از ماهیت هوشیاری را آشکار کرده است (Van Lommel, 2001, p.2050). یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد حتی در افراد نابینای مادرزاد که فاقد هر گونه حافظه تصویری‌اند، ادراکات بصری دقیقی در طول آن‌دی.ای گزارش شده است؛ برای نمونه موردی که به دلیل آسیب شدید عصب بینایی در نوزادی، هیچ درکی از مفهوم نور نداشت، در حین تجربه خود توانست جزئیات اشیا و حتی طرح حلقه ازدواجش را به درستی توصیف کند (Ring & Cooper, 1997, pp.108-109). علاوه بر این در موارد مربوط به افراد دارای اختلال بینایی شدید، پدیده «شفافیت ادراکی» گزارش شده است. این شخص به دلیل رتینوپاتی نارس^۱ از بدو تولد تنها تصاویر را به صورت کاملاً تازی مشاهده می‌کرد، اظهار داشت که در طول تجربه نزدیک به مرگ، بینایی او از حالت محدود فیزیکی به وضعیتی «کامل و بی‌نقص» تغییر یافته است. او توانست جزئیات محیطی -مانند رنگ طلایی دیوارها و پرندگان سفید- را با وضوحی مشاهده کند که در زندگی عادی برایش غیرممکن بود. این گزارش‌ها تقویت‌کننده این فرضیه‌اند که ادراک در طول آن‌دی.ای، بر خلاف ادراک حسی معمول، وابسته به اندام‌های فیزیکی مانند

تجربه

۱. رتینوپاتی (مشکلات شبکیه) در نوزادان زودرس (Retinopathy of Prematurity (ROP) یا (Retroental Fibroplasia) می‌تواند سبب کوری شود. این بیماری در گذشته ناشی از استفاده از مقادیر زیاد اکسیژن در دستگاه‌هایی بود که نوزادان زودرس در آنها نگهداری می‌شدند، ولی امروزه بروز این بیماری کمتر شده است. عواملی که نوزاد را در معرض خطر ابتلا به رتینوپاتی قرار می‌دهند کم‌بودن وزن هنگام تولد و زایمان زودرس (هفته ۲۶ تا ۲۸) هستند. امروزه در بیشتر کشورهای توسعه‌یافته ROP شدید، در بین کودکان با وزن هنگام تولد بیشتر از ۱۰۰۰ گرم نامعمول است، ولی در وزن‌های کمتر هنوز مشاهده می‌شود.

چشم یا عصب بینایی نیست و از نوعی «آگاهی متعالی» نشئت می‌گیرد (Ring & Cooper, 1997, pp.117-119)

در عصر علمی، طبیعی است که مردم بخواهند منشأ بیولوژیکی یا روان‌شناختی تجربه را درک کنند. توضیح‌های عصبی و شیمیایی مختلفی به عنوان علت آن.دی.ای ارائه شده است: کمبود اکسیژن، دی‌اکسید کربن بیش از حد، فعالیت تشنجی در لوب گیجگاهی، اثر داروهایی مانند DMT یا کتامین، توهم، اجتناب روانی از مرگ، خاموش شدن طبیعی فعالیت مغز و ده‌ها یا بیشتر احتمالات دیگر. هیچ توضیح علمی تا کنون به طور رضایت‌بخشی برای تمام جنبه‌های آن.دی.ای یا اثرات آنها توضیح داده نشده است؛ برای مثال بسیاری از بیمارانی که تحت نظارت بالینی قرار می‌گرفتند و مشخص بود که به خوبی اکسیژن دارند، بعداً طی آن مدت یک آن.دی.ای را گزارش کردند (Van Lommel, 2001, p.2046).

بروس گریسون، محقق و روانپزشک، می‌گوید: «هیچ مدل فیزیولوژیکی یا روان‌شناختی به‌تنهایی تمام ویژگی‌های مشترک آن.دی.ای را توضیح نمی‌دهد» (Greyson, 2000, pp.373-368).

این عبارت ایشان تصریح بر می‌کند که تحلیل‌های فیزیولوژیکی بیانگر و توصیف‌گر آن.دی.ای نیست و این همان چالش مهم و کلیدی علیه فیزیکیالیست‌هاست.

۵. سنخ آگاهی در تجارب نزدیک به مرگ

شاید مهم‌ترین چالشی که پیش روی جریان فیزیکیالیستی باشد، مسئله آگاهی باشد که اساساً امکان درک فیزیکیالیستی از این پدیده وجود ندارد. این یک ادعای صرف نیست؛ چراکه حداقل ما بالوجدان از وجود آگاهی و احساسات و عواطف در درون خودمان و به احتمال زیاد در درون دیگران اطلاع داریم و تکنیک‌های تجربی امروزی قادر به اندازه‌گیری یا نشان‌دادن محتوای افکار و عواطف و احساسات ما نیست.

آن.دی.ای‌ها این فرصت را در اختیار ما قرار می‌دهند که بگوییم پارادایم قدیمی و فیزیکیالیستی از پدیده آگاهی را پشت سر گذاشته‌ایم و باید یک الگوی غیرفیزیکیالیستی

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکیالیسم

جدیدی را ارائه دهیم.

ارتباط بین تجارب نزدیک به مرگ و آگاهی در این واقعیت نهفته است که ان.دی.ای‌ها اغلب شامل پدیده‌های ذهنی و غیرفیزیکی اند که به راحتی از طریق مدل‌های عصب‌شناسی سنتی قابل توضیح نیستند؛ برای مثال طی یک ان.دی.ای افراد گزارش می‌دهند که علی‌رغم اینکه هیچ فعالیت عصبی در مغز ندارند، از بدن خود جدا شده، سطوح بالایی از بینش عاطفی و فکری را تجربه می‌کنند و از محیط اطراف خود آگاه‌اند. چنین تجربیاتی این تصور را به چالش می‌کشد که آگاهی صرفاً محصول جانبی فعالیت عصبی در مغز است و در عوض نشان می‌دهد آگاهی ممکن است مستقل از مغز فیزیکی وجود داشته باشد. در حالی که ماهیت دقیق این رابطه نامشخص است، بررسی ان.دی.ای‌ها فرصت‌های منحصر به فردی را برای درک بهتر تعامل پیچیده بین آگاهی و بدن انسان ارائه می‌دهد.

ممکن است در اینجا اشکالی مطرح شود و آن اینکه آنچه فیزیکیالیست‌ها مطرح می‌کنند، صرفاً ناظر به حوزه دانشی کنونی باشد و چه‌بسا فناوری‌های جدید امکانی را در اختیار ما قرار بدهد که بتوانیم ریشه‌های فیزیکی و عصب‌شناختی آگاهی را نیز درک کنیم. به بیان دیگر چه‌بسا دانش امروز بشر، تنها به سطحی رسیده باشد که بخشی از فعالیت‌ها مغزی را مورد رصد قرار دهد؛ برای مثال ممکن است ادعا شود که روش‌های فعلی تنها نمایی کلی از فعالیت‌های مغزی را ثبت می‌کنند و به دلیل محدودیت در دقت (Resolution)، قادر به ثبت و پایش تمام فرایندهای مغزی مرتبط با تجربه‌های آگاهانه در سطوح عمیق‌تر نیستند. ممکن است متوجه شویم که برخی از بیمارانی که فکر می‌کردیم تمام عملکرد مغزشان را از دست داده‌اند، در واقع مغزشان در سطحی غیرقابل تشخیص با روش‌های فعلی ما کار می‌کند؛ به‌ویژه ممکن است این موضوع در مورد کسانی که دارای ان.دی.ای هستند، صادق باشد، در حالی که هیچ فعالیت مغزی قابل اندازه‌گیری با روش‌های فعلی نشان داده نمی‌شوند.

ما در پاسخ به این اشکال باید بگوییم اولاً شواهد تجربی فراوان و متعددی وجود دارد که به راحتی می‌توان بر اساس آنها استدلال کرد که در فرض پیشرفت‌های علمی، باز هم قابل اندازه‌گیری و نشان‌دادن نیست؛ برای مثال فردی که در اتاق عمل در حالت بی‌هوشی قرار

تجربیات

گرفته است و ادراک بصری ظاهری او کاملاً از کار افتاده است و حتی بعضاً به صورت مادرزادی نابینا بوده است، در حالت ان.دی.ای از ادراکات بصری خود با همه جزئیات سخن می‌گوید بدون اینکه کوچک‌ترین تردیدی در بیان واقعیت‌ها توسط او وجود داشته باشد (Ring & Cooper, 1997, pp.117-119).

مورد زیر را در مورد یک بیمار در نظر بگیرید که یک ان.دی.ای شامل یک تجربه خارج از بدن (OBE) در حین انجام CPR در حین ایست قلبی داشت. پرسنل بیمارستان دندان مصنوعی این بیمار را در آورده و در جایی قرار می‌دهند و بعداً نتوانستند دندان مصنوعی این مرد را پیدا کنند تا اینکه چند روز بعد، شخص بیمار یکی از پرستارانی را دید که برای احیای قلبی ریوی او مراجعه کرده بود و می‌گفت که از مکانی بالاتر در اتاق بیمارستان دیده بود که چه اتفاقی برای بدنش می‌افتد. بیمار خطاب به آن پرستار توضیح داد که خود او (پرستار) دندان‌های مصنوعی را از دهان بیمار خارج کرده و در کشوی میز مخصوص قرار داده، اما پس از آن، محل دقیق آن را از یاد برده است. بدین ترتیب ابهام در خصوص محل ناپدید شدن دندان‌های مصنوعی بیمار مرتفع گردید؛ زیرا وی موفق شد در حالی که در وضعیت کما قرار داشت، محل دقیق قرارگیری آنها توسط کارکنان بیمارستان را بازگو کند. پرستار مربوطه متعاقباً تأیید نمود که خود او پروتزها را از دهان بیمار خارج کرده و دقیقاً در همان مکانی که بیمار توصیف کرده بود، قرار داده است (Lommel, 2013, pp.9-18).

بنابراین از این شواهد تجربی می‌توان نتیجه گرفت که حتی اگر دانش تجربی بشر به سطحی از تکامل دست یابد که رصد تمامی فعالیت‌های عصب‌شناختی مغز را ممکن کند، باز هم تبیین ماهیت غیرمادی (متافیزیکی) آگاهی فراتر از توان آن خواهد بود؛ چراکه برای مثال، ادراک بصری فردی که فاقد هر گونه ابزار فیزیولوژیک برای بینایی در آن لحظه است، با هیچ سنجه تجربی و مادی قابل اندازه‌گیری و توصیف نخواهد بود.

ضمن اینکه ما باید بپذیریم شواهد ان.دی.ای‌ها حداقل نشانه‌ای است بر اینکه امکان وجود بُعد غیرمادی و غیرجسمانی برای بشر محتمل است و نفی این احتمال با وجود شواهد متعدد از طرف جریان فیزیکالیستی یک تقابل بی‌دلیل تلقی می‌شود.

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکالیسم

حال ممکن است در خصوص تجربه اخیر گفته شود که فهمیدن جای پروتورها، بر اساس ادراک بصری صورت نگرفته باشد و احتمالات دیگری در کار باشد که این فرد توانسته است جای پروتورها را بیان کند؛ احتمالاتی از قبیل: تعلق داشتن پروتورها به شخص دیگری، فعال بودن سایر ادراکات بیمار، وجود نشانه‌هایی برای یافتن محل پروتورها و ... اما طبق گزارشی که لومل از OBE می‌دهد، این احتمالات به طور کلی نفی می‌شوند. او می‌گوید:

«در بررسی ۹۳ گزارش تأییدشده از تجربه‌های خروج از بدن (OBE) در خلال ان.دی.ای مشخص گردید که حدود ۹۰٪ از این گزارش‌ها کاملاً دقیق، ۸٪ دارای خطاهای جزئی و تنها ۲٪ به طور کامل نادرست بوده‌اند. این یافته‌ها قویاً مؤید آن است که تجربه خروج از بدن را نمی‌توان از سنخ "توهم" (Hallucination) دانست؛ یعنی تجربه‌ای ادراکی که فاقد هر گونه مبنای واقع‌گرایانه است - نظیر آنچه در روان‌پریشی رخ می‌دهد. همچنین این پدیده نه یک "پندار نادرست" (Delusion) یا ارزیابی غلط از یک ادراک صحیح است و نه یک "خیال‌پردازی" (Illusion) که به معنای بازنمایی گمراه‌کننده از واقعیت باشد» (Van Lommel, 2013, p.18).

لومل می‌گوید محتویات گزارش شده، از طریق ادراک غیرحسی تولید می‌شوند و بنابراین گزارش‌ها را نمی‌توان با عبارات فیزیکی توضیح داد.

اما مهم‌ترین چالشی که دوگانه‌گراها همچنان با آن روبه‌رو هستند، مسئله نحوه ارتباط نفس با بدن است؛ چراکه اگر بگوییم ادراک حاصل شده برای ان.دی.ای یک امر مادی است، برگ برنده دست فیزیکالیست‌ها خواهد بود، چراکه چالشی در توجیه رابطه آن با بدن وجود ندارد؛ اما اگر بگوییم این ادراک منشأ غیرمادی دارد، یک معما وجود دارد که چگونه چیزی غیرقابل اندازه‌گیری مانند آگاهی توسط چیزی مادی، مانند مغز ما، ارتباط می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

گزارش‌های تجربیات خارج از بدن و تغییرات قابل توجه در زندگی تجربه‌گر نزدیک به مرگ به دنبال تجربه‌اش و شباهت این تجارب به بینش‌های معنوی و اعتقاد مذهبی به زندگی

تجربیات

پس از مرگ، مؤید این دیدگاه است که این تجارب، تجربیاتی فراعصبی و فرابیولوژیکی و فراروان‌شناختی و فراشخصی است و از نوع خاصی از آگاهی و ادراک غیرمادی پرده برمی‌دارد که همین چالش عمده‌ای را برای جریان‌های فیزیکالیست فراهم می‌آورد.

درواقع دو مسئله مهمی که فیزیکالیست‌ها علیه دوگانه‌گراها مطرح کرده بودند، مبنی بر اینکه دانش روز در تبیین ادراکات آگاهانه در ان.دی.ای نقصان دارد، پذیرفته نیست؛ چراکه دانش روز به هر میزان هم پیشرفت داشته باشد، باز هم از تبیین این ادراکات که در خارج از محیط پیرامون تجربه‌گر بوده است، عاجز خواهد بود و شواهد تجربی نیز مؤید این مطلب است. اما در خصوص مسئله دوم که در پیوند امر غیرمادی با امر مادی مطرح شده است، باید گفت این همان نزاع دائمی است که باید در جای خودش بحث شود و خارج از بحث این نوشتار می‌باشد.

در نتیجه تجربیات نزدیک به مرگ یک پنجره جذاب به ماهیت آگاهی و مشکل ذهن و بدن ارائه می‌دهد. در حالی که ان.دی.ای‌ها به طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، هنوز درک درستی از آنها وجود ندارد و مفاهیم آنها برای درک ما از آگاهی و ماهیت واقعیت هنوز در حال بررسی است. در این مقاله ما استدلال کرده‌ایم که ان.دی.ای شواهد تجربی ارائه می‌کنند که از دوگانگی پشتیبانی می‌کند و فیزیکالیسم را به چالش می‌کشد.

دیده‌ایم که ان.دی.ای شامل تجربیات پیچیده‌ای هستند که نمی‌توان آنها را به راحتی با فرایندهای فیزیکی توضیح داد، مانند احساس آرامش، شادی و احساس جدایی از بدن. این تجربیات نشان می‌دهد آگاهی می‌تواند مستقل از مغز فیزیکی وجود داشته باشد که اصل فیزیکالیسم را به چالش می‌کشد. علاوه بر این مطالعات اخیر نشان داده‌اند ان.دی.ای‌ها می‌توانند حتی زمانی که هیچ علت فیزیولوژیکی ظاهری وجود نداشته باشد، رخ دهند که تقویت‌کننده این ایده است که هوشیاری ممکن است یک موجود غیرفیزیکی باشد. این نشان می‌دهد آگاهی ممکن است جنبه‌ای اساسی از جهان باشد که از قلمرو فیزیکی فراتر می‌رود و ممکن است تجربیات انسانی بیش از بدن فیزیکی باشد.

در حالی که توضیحات جایگزین برای ان.دی.ای‌ها ارائه شده است، مانند تغییرات در

آگاهی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، چالشی نوین برای فیزیکیالیسم

شیمی مغز یا کاهش جریان اکسیژن به مغز، این توضیحات محدودیت‌هایی دارند و بسیاری از جنبه‌های آن. دی.ای را در نظر نمی‌گیرند. از سوی دیگر دوگانه‌انگاری توضیحی ساده برای تجربیات گزارش شده توسط کسانی است که آن. دی.ای داشته‌اند، مانند احساس آرامش و جداسدن از بدن. در حالی که علی‌رغم وجود تبیین‌های گوناگون و مناقشات علمی در مورد ماهیت آن. دی.ای، تحلیل شواهد تجربی این پدیده، کفه ترازو را به نفع الگوی دوگانه‌انگاری ذهن-بدن سنگین‌تر می‌کند؛ امری که کارآمدی پارادایم فیزیکیالیستی را در تبیین جامع آگاهی با پرسش‌های جدی مواجه می‌کند.

در نهایت مطالعه آن. دی.ای‌ها یک زمینه به‌سرعت در حال تکامل است که نوید بزرگی برای پیشرفت درک ما از آگاهی و تجربه انسانی دارد. همان‌طور که ما به کشف اسرار آن. دی.ای‌ها ادامه می‌دهیم، ممکن است شواهد بیشتری را کشف کنیم که از دوگانگی حمایت می‌کند و فیزیکیالیسم را به چالش می‌کشد. صرف نظر از اینکه ثنویت در نهایت درست است یا نه، مطالعه آن. دی.ای‌ها مطمئناً به روشن کردن پرسش‌های عمیق آگاهی و ماهیت واقعیت در سال‌های آینده ادامه خواهد داد.

تجربیات

منابع

۱. هابز، توماس (۱۴۰۱). *لویاتان*. ترجمه حسین بشریه، چ ۱۷، تهران: نشر نی.
۲. دکارت، رنه (۱۴۰۱). *تأملات در فلسفه اولی*. ترجمه احمد احمدی، چ ۱۶، سمت.
۳. کانت، ایمانوئل (۱۴۰۲). *نقد عقل محض*. ترجمه بهروز نظری، چ ۹، ققنوس.
۴. چالمرز، دیوید (۱۴۰۲). *ذهن آگاه*. ترجمه یاسر پوراسماعیل، چ ۱، فرهنگ نشر نو.
۵. مودی، ریموند (۱۳۶۶). *زندگی پس از زندگی*، ترجمه فریبرز لقانی، چ ۱، انتشارات گلشانی.
۶. کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۸). بررسی نظریه این همانی ذهن و مغز. *فلسفه دین*، ۷ (۵)، بهار ۱۳۸۹، ۱۹-۴۰.
۷. فاطمی نیا، محمدحسن (۱۴۰۰). نسبت دوگانه‌انگاری و ویژگی با فیزیکالیسم غیرتقلیل‌گرا. *پژوهش‌های مابعدالطبیعی*، ۲ (۳)، بهار و تابستان.
8. Van Lommel, P. (2011). *Consciousness Beyond Life: The Science of the Near-Death Experience*. New York: HarperOne.
9. Van Lommel, P. (2013). Non-local consciousness: A concept based on scientific research on near-death experiences during cardiac arrest. *Journal of Consciousness Studies*, 20 (1 2), 7-48
10. Greyson, B. (2000). Near-Death Experiences. in *Varieties of Anomalous Experiences: Examining the Scientific Evidence*, ed. E. Cardena, S. J. Lynn, S. Krippner, Washington, DC: American Psychological Association.
11. Eben Alexander III (2012). My Experience in Coma. AANS Neurosurgeon.
12. Greyson, B. (2001). Posttraumatic stress symptoms following near-death experiences. *American Journal of Orthopsychiatry*, 71, 368-373.



13. IANDS USA, <http://www.iands.org>.
14. <https://www.iands.org/ndes/about-ndes/what-is-an-nde.html>.
15. In L. Foster & J. W. Swanson (eds.) (1970). *Experience and Theory*. Clarendon Press.
16. Parnia, Sam, Ken Spearpoint, Gabriele de Vos, Peter Fenwick, Diana Goldberg, Jie Yang, Jiawen Zhu, Katie Baker, Hayley Killingback, Paula McLean, Melanie Wood, A. Maziar Zafari, Neal Dickert, Roland Beisteiner, Fritz Sterz, Michael Berger, Celia Warlow, Siobhan Bullock, Salli Lovett, Russell Metcalfe Smith McPara, Sandra Marti-Navarette, Pam Cushing, Paul Wills, Kayla Harris, Jenny Sutton, Anthony Walmsley, Charles D. Deakin, Paul Little, Mark Farber, Bruce Greyson, Elinor R. Schoenfeld (2014). AWARE—AWAREness during RESuscitation—A prospective study, *Resuscitation*, Volume 85, Issue 12, 1799-1805, ISSN 0300-9572.
17. Donald Davidson (1970). Mental Events. in *Experience and Theory*, Foster and Swanson (eds.), London: Duckworth.
18. Craig, Edward. (1998). *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. Routledge.
19. Searle, John R. (2004). *Mind: A brief introduction*. Oxford University Press.
20. Nagel, Thomas (2012). *Mind and Cosmos: Why the Materialist Neo-Darwinian Conception of Nature is Almost Certainly False*. Oxford University Press.
21. Blackmore, S. J. (1993). *Dying to Live: Near-death Experiences*. Buffalo, NY: Prometheus Books.

22. Jourdan, J.-P. (1994). Near-death and transcendental experiences: Neurophysiological correlates of mystical traditions. *Journal of Near-Death Studies*, 12, 177-200.
23. Van Lommel. P., Van Wees R, Meyers V, Elfferich I. (2001). Near-death experience in survivors of cardiac arrest: a prospective study in the Netherlands. *The Lancet* 2001, 358, 2039-2045.
24. Ring, Kenneth and Cooper, Sharon (1997). Near-Death and Out-of-Body Experiences in the Blind: A Study of Apparent Eyeless Vision. *JOURNAL OF NEAR-DEATH STUDIES*, 16, 101-147.